

می شمرد. در بعدی توکل و تسلیم را بی حاصل می دانست و خدمت را به عنوان عالی ترین راه نجات توصیه و تأکید می کرد. در یکی می گفت: اوامر و نواهی شریعت برای آن است که بنده عجز خود و قدرت خالق را بداند و ضرورتی برای اجرای آن نیست و به طور ضمنی اختیار را ساقط می دانست و مسأله جبر مطلق را مطرح می کرد. در دیگری شرح می داد که خداوند به انسان توانایی داده است و اگر بنده، خود را عاجز بیندارد، کفران نعمت کرده است. در طومار بعدی تأکید می شد که نباید به عجز و قدرت توجه نمود؛ زیرا هرگونه ادراک عقلانی می تواند در ذهن بشر تبدیل به بت شود. در طومار دیگر دقیقاً بر ادراک عقلانی و بینش انگشت می نهاد و در دیگری می گفت که تنها چیزی که اهمیت دارد، درک روحانی است.

برای امیری نوشته بود: لزومی ندارد با ترک لذت های مادی که خداوند بر توشیرین گردانیده است، خود را تلخکام کنی. در طومار دیگری خاطرنشان می کرد که قرار گرفتن در مسیر اهداف آفرینش جز با توجه به فطرت و قابلیت ارتقای باطنی ممکن نیست. در طومار بعدی، تأکید بر عدم توجه به فطرت بود، با این استدلال که سرشت آدمی تمایل به سفل دارد و متابعت از آن، نتیجه ای جز اعمال نَفْسانی به بار نخواهد آورد. در طومار دیگر گفته بود که پیروان هر دین در اجرای احکام خود می کوشند و رسیدن به حقایق را سهل می پندارند؛ اما اگر راه حق و رسیدن به معرفت به این سهولت بود، هر کافری اسرار دین را می دانست و چون چنین نیست، تنها راه نجات دین عیسی (ع) است و بس. به امیری دستور داده بود: آگاه باش که دل نورانی می تواند جان را تغذیه کند؛ پس در حصول آن بکوش. به دیگری گفته بود: چون تکروی حاصلی ندارد، باید استادی راه دان را بیابی که درون و برون پرده را می داند. و در طومار بعدی نوشته بود: بینش حقیقی از راه تحقیق حاصل نمی شود و راهی جز کشف و شهود ندارد و گرنه این همه تعدد ادیان و مذاهب در جهان نبود. بدین ترتیب، دوازده طومار ضد و نقیض توسط وزیر مزور نوشته شد.

اینک که سخن به ظرایف سلوک رسیده است، توضیح بعضی نکات را ضروری می یابیم: